

ضخّ شاهنامه‌ای

تألیف
نشر نگاه معاصر

هفت جستار در پیوند با داستان و شخصیتِ ضحاک

حمیدرضا اردستانی رستمی

ضحاک شاهنامه

هفت جستار در پیوند با داستان و شخصیت ضحاک

حمیدرضا اردستانی رستمی

نگارخانه

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: باسم رسام

ویراستار: معصومه رضایی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیند کاظمی)

لیتوگراف: نوید

چاپ و صحافی: فرن

نوبت چاپ: یکم ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۱۸۹-۲-۶۱۱۱

نشانی: تهران - مینی سیتی - شهرک خلیلاتر - ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی

تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

سرشناسه	: اردستانی رستمی، حمیدرضا / ۳۵ -
عنوان قراردادی	: شاهنامه. ضحاک. شرح.
عنوان و نام پدیدآور	: ضحاک شاهنامه: هفت جستار در پیوند با داستان و شخصیت ضحاک / حمیدرضا اردستانی رستمی؛ ویراستار معصومه رضایی.
مشخصات نشر	: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۲۴ ص.: مصور؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	: 978-622-6189-06-4
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.	
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۰۳-۲۲۴.
عنوان دیگر	: هفت جستار در پیوند با داستان و شخصیت ضحاک.
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. - شاهنامه. ضحاک - نقد و تفسیر.
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. - شاهنامه. شخصیت‌ها.
موضوع	: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh - Characters
موضوع	: ضحاک (اساطیر ایرانی).
موضوع	: Zahhak (Iranian Mythology)
شناسه افزوده	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. - شاهنامه. ضحاک. شرح.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ص ۳ ۴ الف / PIR ۴۴۹۶
رده‌بندی دیویی	: ۸۱۲/۱ فا
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۴۲۳۹۳

گفتارنما

- ۱۳..... □ پیش گفتار
- ۱۷..... □ درآمدی بر - ستاره
- ۲۳..... جستار یکم: تیامت میان ورود - جمشید و ضحاک
- ۲۷..... ۱- اسطوره بابلی آفرینش بر بنیان منصر مه آفرینش بابلی انوما علیش
- ۲۹..... ۲- همانندی «تیامت/ضحاک» و «مر-رت/فریدون»
- ۳۰..... ۳- پیوندهای جمشید و ضحاک
- ۳۱..... ۳-۱- نژاد در پیوند جمشید و ضحاک
- ۳۱..... ۳-۲- پیوند جمشید و ضحاک با بابل
- ۳۲..... ۳-۳- پیوند جمشید و ضحاک با درخت
- ۳۳..... ۳-۴- سوورای جمشید و ضحاک
- ۳۳..... ۳-۵- شاه موبدی جمشید و ضحاک
- ۳۴..... ۳-۶- گوشت خواری جمشید و ضحاک، گناه همانند آنان
- ۳۴..... ۴- شکستگی اسطوره تیامت در جمشید و ضحاک
- ۳۵..... ۴-۱- دوره جمشید یا مدنیت تیامتی
- ۳۸..... ۴-۲- دوره ضحاک یا فروپاشی مدنیت تیامتی
- ۴۱..... ۴-۳- دوره فریدون/مژدوک و بازگشت مدنیت
- ۴۵..... برآمد سخن
- ۴۷..... یادداشت‌های جستار یکم

- جستار دوم: شکستگی شخصیت شهرسپ در مزداس و ضحاک ۵۱
- ۱- انتقال ویژگی تعبید شهرسپ به مزداس و مهارت در اسب سواری به ضحاک ۵۵
- ۲- ضحاک، فرزند وزیر طهمورت در مجمل التواریخ و روایتی از نقالان ۵۶
- ۳- بوذاسف (شهرسپ) و مزداس و ضحاک، دارنده مذهب صابئان ۵۷
- ۴- همسانی مقر بوذاسف (شهرسپ) و مزداس و ضحاک ۵۸
- ۵- همانندی نژادی بوذاسف (شهرسپ) و مزداس و ضحاک ۵۹
- ۶- ویژگی همانندی پرستی بوذاسف (شهرسپ) و ضحاک ۶۰
- برآمد سخن ۶۲
- یادداشت‌های جستار دوم ۶۴

- جستار سوم: مادیگرایی، خوار، شاهنامه ۶۹
- ۱- جنسیت مادینه دیو آ: ضحاک در شاهنامه و دیو آوز در کیش مانی ۷۳
- ۲- ضحاک شاهنامه و مزدیسنا مادیگرایی ۷۶
- ۳- ضحاک عقیم در شاهنامه ۷۷
- ۴- آژنواز، چهره زنانه ضحاک در شاهنامه ۷۸
- ۵- ضحاک مادینه شاهنامه و ناگی مادینه در بودیسم ۸۰
- ۶- ضحاک مادینه شاهنامه و مادیگرایی نام همسانش در مان زردان ۸۱
- ۷- آژدهای شاهنامه و پیوند آن با آب مادینه و تیامت در زردان ۸۱
- ۸- همانندی ضحاک به زن در متن‌های دوره اسلامی ۸۳
- برآمد سخن ۸۴
- یادداشت‌های جستار سوم ۸۶

- جستار چهارم: ضحاک و جامعه بی طبقه؟ ۸۹
- ۱- دیو: ناکشت کرده و ناپرووریده دام ۹۴
- ۲- بازتولید طبقات، در فرمان‌روایی بی طبقه ضحاک ۹۹
- ۳- فریدون دهقان و ستیز با دادورزی دروغین ۱۰۱
- برآمد سخن ۱۰۹
- یادداشت‌های جستار چهارم ۱۱۱

- جستار پنجم: بنیان زُرَوانی ناکُشتن و به بند کشیدن ضحاک ۱۱۵
- ۱- کیش زُرَوانی و زُرَوان ۱۱۹
- ۱-۱- یگانه پرستی و دوین گرای در متن های زردشتی ۱۱۹
- ۱-۲- زُرَوانیان در تاریخ ۱۲۰
- ۱-۳- اسطوره زُرَوان ۱۲۱
- ۱-۴- اندیشه زُرَوانی و دین زردشتی ۱۲۲
- ۱-۵- گرایش زُرَوان به اهریمن ۱۲۳
- ۱-۶- مادی شناسی پیکر زُرَوان ۱۲۷
- ۱-۱- دیرمانی زُرَوانی شر در شاهنامه ۱۲۸
- ۲- چرا فریدون ضحاک را نمی کشد؟ ۱۳۲
- ۱-۲- فرمان یی در میان ضحاک (اهریمن) برهستی در کیش زُرَوانی و شاهنامه ۱۳۲
- ۲-۲- پیوند آژ و اهریمن در کیش زُرَوانی و شاهنامه ۱۳۴
- ۲-۲-۱- آژ، لازمه برهستی در کیش زُرَوانی ۱۳۷
- ۲-۲-۲- ضحاک (نماد آژ در شاهنامه) لازمه ویران گر هستی ۱۳۸
- برآمد سخن ۱۴۲
- یادداشت های جستار پنجم ۱۴۴
- جستار ششم: رستم شاهنامه و نیای مادری او (ضحاک) ۱۴۹
- ۱- خویش کاری همانند گرشاسپ و ضحاک (آژی دهاگه) در آیین ایران ۱۵۳
- ۲- چهره زُرَوانی رستم در شاهنامه ۱۵۸
- ۳- پیوند بزرگ ترین انسان ها (رستم) با ضحاک ۱۶۲
- ۴- نسبت رستم به ضحاک، آشکارگی چهره نیک ضحاک در منابع غیر شاهنامه ۱۶۱۶۳
- ۵- همانندی ضحاک و رستم در شورش بر پادشاه پدر ۱۶۶
- برآمد سخن ۱۶۷
- یادداشت های جستار ششم ۱۶۹
- جستار هفتم: نمودهای مانوی داستان ضحاک شاهنامه ۱۷۱
- ۱- جنسیت مادینه دیو آژ (ضحاک) در شاهنامه و دیو آژ در کیش مانی ۱۷۸

- ۲- دومارِ بردوشِ ضحاکِ شاهنامه، نسلِ دیوِیِ انسانِ مانوی ۱۸۱
- ۳- ضحاکِ شاهنامه، دیوِ آژِ مانوی و آژی‌گریِ شبانه‌شان ۱۸۲
- ۴- ارمایل و گرمایلِ شاهنامه، زمینه‌سازانِ رستگاریِ پایانیِ مانوی ۱۸۳
- ۵- کاوه شاهنامه در چهرهٔ عیسیای درخشانِ رهایی‌بخش ۱۸۴
- ۶- مهرایزد و ویسبدِ مانوی، فریدونِ شاهنامه و به بند گشیدنِ اژدهاک در کوه ۱۸۵
- ۷- نقشِ شیرِ گاو و درختِ در پرورشِ فریدونِ شاهنامه و شیثِ در روایتِ مانوی ۱۹۱
- برآمدن ۱۹۳
- یادداشت‌هایی جستارِ هفتم ۱۹۶
- کتاب‌نامه ۲۰۳

پیش‌گفتار

آنچه خواننده در پیش‌روی دارد، مجموعه‌ای است از هفت جستار با تمرکز بر داستانِ ضحاک و شخصیت‌ریزی. این گفتارها به پاسخ‌گویی پرسش‌هایی می‌کوشیم که آن عبارت است از: ۱- چگونگی پیوند میان شخصیت متناقض تیاخت میان دورودی و جمشید و ضحاک؛ ۲- چگونگی پیرایش رستم، دستور طهمورت، با مزداس و ضحاک؛ ۳- چیستی جنسیت ضحاک؛ ۴- چگونگی تفاوت دیدگاه اقتصادی در داستان ضحاک و فریدون؛ ۵- چرایی ناگشتن و به بند کشیدن ضحاک از سوی فریدون؛ ۶- چرایی نسبت یافتن رستم از سوی مادر به ضحاک؛ ۷- بررسی عناصر مانو در داستان ضحاک.

در آشکار و نهان این هفت گفتار، به گونه‌ای پیوند فرهنگ آریایی با عناصر غیر آریایی یا به تعبیری دقیق‌تر، تلفیق فرهنگ آریاییان کوچنده با بومیان ایران و فرهنگ میان‌رودان را می‌بینیم. حماسه ملّی ایرانیان، شاهنامه، به خوبی نشان می‌دهد جایی که ملات ایران نام گرفته و فرهنگی که در آن بوده، هیچ‌گاه بُریده از فرهنگ، باور و اندیشه‌های مردمان یرامند و بومیان مستقر در ایران، در پیش از کوچیدن آریایی‌ها نبوده است. پس از استقرار آریاییان رابان و شکل‌گیری فرمان‌روایی‌هایی چون هخامنشیان و پس از آن‌ها اشکانیان (با در نظر گرفتن ساسانیان در این میان)، این تعامل‌ها و تبادل‌های فرهنگی ادامه می‌یابد که نگاهی کوتاه به تاریخ این دو دوره، روابط فرهنگی ایرانیان را با ملّت‌های دیگر به آشکار نشان می‌دهد.

بنا بر آن‌چه آمد، کسانی که با هر انگیزه، «ایرانی» را هم‌معنای «آریایی» می‌شناسند و می‌شناسانند، اندیشه‌ای نادرست را رواج داده و می‌دهند؛ از این روی، اگر شاهنامه را حماسه ملّی می‌پنداریم، ملّی بودن آن به معنای آریایی بودن و انقطاع آن از فرهنگ پیشا آریایی و فرهنگ سامی هم‌سایه نیست.

حماسه ملّی به ما نشان می‌دهد، هر آن‌چه و هر آن‌که در خدمت ایران و تعالی فرهنگ و

تمدن آن بوده، ایرانی است و نمی‌توان آن را به واسطه نژاد و بنیاد غیر ایرانی، جدا از فرهنگ ایران شمرد. در این اثر، بی‌گانه کسی است که دل در جهت پرورش و بزرگی ایران ندارد؛ چنان‌که کی‌کاووس ایرانی در شاهنامه، گویی بی‌گانه‌ای است و اغریب، برادر افراسیاب، به واسطه جوان‌مردی‌اش ایرانی است و دوست داشتنی. پس برخلاف آن‌چه برخی پنداشته‌اند، بنیان اندیشه موجود در شاهنامه به دور از هرگونه جانب‌داری‌های قومی و نژادی است.

در شاهنامه دشمنی ایرانیان با ضحاک، نه به واسطه نژاد تازی، بل که به دلیل کردار غیر انسانی او است؛ زیرا همین ایرانیان، بزرگ‌ترین پهلوان خود، یعنی رستم را به بزرگ‌ترین دشمنان، ضحاک، نسبت می‌دهند. مشکل ایرانی، نژاد ضحاک نیست، کردار او است. همین مردمان در شاهنامه، دیگر منابع، شهرسپ، دستور طهمورت، را که به نظر می‌رسد همان بوداسف غیر ایرانی است، از آن‌جا که نقشی بزرگ در فرهنگ و تمدن ایرانی داشته است، بزرگ می‌دارند و می‌ستایند.

بنابر آن‌چه گذشت، ضحاک به گناه کسانی که این بلند نظری ایرانیان را در شاهنامه (برای مثال رستم را از سوی مادر به سخاک) نسبت می‌دهند یا سیاوش را نواده گزسیوز می‌شمردند، تهنی شدن از هویت ملی می‌دانند، این برخی از دلایل از جنبه‌های مطلوب شاهنامه انگاشت که برای امروز ما ایرانیان متشکل از قومیت‌های گوناگون، درسی بزرگ است. از این نکته می‌آموزیم هر که به رشد و تعالی فرهنگ و تمدن ایران یاری رسانده و برساند، ایرانی است و نباید مهر خود را از او دریغ داریم و آن ایرانی که منافع شخصی خود را به منافع ملی برتری می‌دهد، انیرانی است. فراموش نکنیم چه بسیار ایرانیانی که در زمان تانوش عرب به ایران، برای نگاه‌داشت منافع شخصی، نگاه ملی را از یاد بُردند و نگاه حلی را برگزیدند و همین دید محدود، ایران را به دست تازیان داد. آیا می‌توان این گروه را به تمام معنا ایرانی دانست؟

باری، شاهنامه به ما می‌آموزد، خدمت‌گزار ایران را از هر قوم و نژاد، باید ایستادیم. این نگاه کثرت‌گرایانه شاهنامه می‌تواند آفریننده روحیه سهل‌گیرانه نسبت به اندیشه‌ها و باورهای دیگر باشد و تساهل و تسامح، خود از روحیه نقدپذیری برمی‌خیزد. نگاه فردوسی را به فرهنگ ایرانی، باید برخاسته از همین دیدگاه انتقادی بدانیم و بسنجیم. معیار فردوسی و شاهنامه برای بزرگ‌داشت و یا خوارداشت انسان‌ها، نه نژاد بل که میزان خردورزی آن‌ها است و حقیقت با هر کسی می‌تواند هم‌راه باشد؛ می‌توان از خاستگاهی جز سنت نیز حقیقت را جست و به مانند برخی موبدان عهد ساسانی، راستی و رستگاری را صرفاً نزد ایرانیان ندید و همانند آنان پنداشت که تنها ایرانیان‌اند که به حقیقت راه یافته‌اند و از همین روی، دین زردشتی را برگزیده‌اند.

شاید بتوان حتی علت اسلام داشتنِ فردوسی را با همهٔ علاقهٔ او به ایران، در روحیهٔ تکثرگریش جست و جُو کرد. البته این نکته را هم نباید از یاد ببریم که فردوسی اسماعیلی مذهب است و تأویل‌های (نگرش‌های به دور از سنت دینی) اسماعیلیان در رشدِ روحیهٔ کثرت‌گرایانهٔ ایرانیان و از جمله فردوسی تأثیرگذار بوده است.

از اندیشهٔ پیش‌روانهٔ دیگر شاهنامه نیز یاد کنیم که آن همانا دیدگاهِ مترقیِ فردوسی به دنیا و آخرت است. فردوسی در شاهنامه، اگرچه جهان را مترادفِ آزمی انگارد، خلافِ صوفیان و متن‌های بارفانه، «کوشیدن به جهان» را می‌ستاید: «به یک روی جُستن بلندی سَراست» و به جهانِ دنیویِ گاهی خردورزانه دارد و گرفتارِ انتزاعاتِ دور از خرد نمی‌شود. این نکته، که هم به آبادانیِ نیتی بکوشیم و شاد باشیم و هم جهانِ دیگر را از یاد نبریم، بهترین الگویی است که ایرانیِ امروزی می‌تواند در برابر آن گیرد؛ الگویی که قطعاً سبب توسعهٔ مادی و رستگاری و رسیدن به مینو خواهد شد.

بربنیانِ آنچه یادآور شدیم، از هر دریچه که به شاهنامه بنگریم، ایرانیِ امروز نیازمندِ اندیشهٔ فردوسی و شاهنامه است؛ اندیشه‌ای که به دست‌آوردِ دورانی است که بر آن خرد و منطق و دانشِ چیره است و بزرگانی چون کربلا راز، ابومنصور ماتریدی، ابوالعباس ایران‌شهری، ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی در آن زیسته‌اند. این بزرگان، علم و فلسفه را بزرگ داشتند، خرد را پُراهمیت‌ترین ابزارِ شناخت دانستند و راه رستگاری انسان را در این علوم یافتند؛ علومی که زیر بارِ تسلیم محض و تقلید صرف و پذیرشِ نگرشِ سنتِ مَداران نمی‌رود. همین دانش‌ورزی و بزرگ‌داشتِ خردورزی است که روحیهٔ تلاش و سامان را می‌آفریند و باعثِ سستی گرفتنِ خشک‌اندیشی و افزونیِ تکثرگرایی فرهنگی و علمی می‌شود. شوربختانه از نیمهٔ دومِ قرنِ پنجمِ هجری قمری، نگاهِ خردورزانه، تکثرگرا و مُدارانه رفته‌ریخته و معاصرانش، جایِ خود را به شریعت‌مدارانِ خشک‌اندیش و متصوفانِ عقل‌ستیز داد و دینِ خردگرایانهٔ فردوسی و ناصر خسرو، جایِ خود را به دینِ عوامانهٔ امام محمد غزالی بحسبید که اندیشهٔ عوام‌زده و خرافه‌گرایِ پیرزنان را بر خردِ اندیشه‌ورزان برتری می‌داد. نخست دست‌آوردِ این‌گونه اندیشیدن، محدودیتِ تکثرگرایی فرهنگی و علمی شد. پس از این، رسیدن به رستگاری نه در سایهٔ عقل و دینِ خردورزانه، بل که در خانقاه‌ها و مدرسه‌های فقهی نظام‌الملک امکان‌پذیر شد. از این پس، تعصبِ جایِ تساهل، تفکرِ اشعری جایِ اندیشهٔ معتزلی، سخنانِ انتزاعی و تکراریِ عرفا که خود نشانِ تقلید دارد، جایِ تأویل و دریک سخن، تصوف و فقه جایِ فلسفه و علم و دینِ خردگرایانه را گرفت؛ چنان‌که به گفتهٔ ناصر خسرو، اهلِ تصوف و فقه، فیلسوفان را ستوریا

کافر گفتند و اسلام را از جهل خوار کردند؛ به گونه‌ای که «نه دین حق مانند بدین زمین و نه فلسفه».

جهانِ امروزِ ایرانی به خردورزی و کثرت‌گرایی در اندیشه نیازمند است تا روحیهٔ تساهل و تسامح، بسیار بیش از این در جامعه رواج یابد. برای دستیابی بدین ویژگی، جا دارد نگاهِ تکثرگرای شاهنامه و بزرگانِ علم‌محور و خردگرای عصر فردوسی را که از آن یاد کردیم، الگو قرار دهیم و به عصرِ طلاییِ اندیشهٔ ایرانی، نگاهی دوباره و دقیق اندازیم.

در این جا، بر پایهٔ آن چه گفتیم، فقط یک نکته می‌ماند و آن این‌که: ای کاش شاهنامه را در شمعِ سیر و خرد و نژادپرستی نبینیم و پیامِ بلندِ این شاه‌کارِ دوران‌ها را دریابیم.

*

بایسته است چند نکته را دربارهٔ گفتارهای پیش رو یادآور شد: یکی آن‌که چکیدهٔ گفتارها در پس از پیش گفتار آمده است تا خوانندهٔ گرامی، تصویری کلی از جستارها بیابد؛ دوم، در این جستارها، گاهی سخنی است که در گفتارهای پیشین نیز آمده است. کوششِ نگارنده بر آن بوده که استقلالِ هر گفتار حفظ شود و نیازی نباشد تا خواننده به دیگر گفتار باز رود؛ سوم، در گفتارِ نخست و دوم، دربارهٔ شکستگیِ اسطوره مطالبی هست. بهتر بود برای توضیحِ شکستگی در اسطوره، در همان گفتارِ نخست مثال‌هایی می‌آمد؛ اما از آن جا که گفتارِ نخستین بلندتر از گفتارِ دوم بود، گواه‌هایِ شکستگی در اسطوره، در جستار دوم آمد؛ چهارم، در هر گفتار، هر مطلبی که به دریافتِ بهتر و بیش‌تر کمک کرده، در قالبِ یادداشت آمده است.

*

در پایان، شایسته است که سپاس‌گزاری کند دانش‌جویِ «رهینه‌تنه خورشید»، خانم معصومه رضائی، را که به دقت سه بار متنِ کتاب را خواندند و کاستی‌هایِ نوشته را بلندآوازه یادآور شدند. نیز سپاس‌گزار است دوستِ فیلسوف و فاضلِ خود را، جناب آقایِ دست‌عزایِ دانش، که زمینهٔ انتشارِ کتاب را در نشرِ نگاهِ معاصر فراهم آوردند. هم‌چنین، سپاس‌گزاری ویژهٔ خود را به مدیرِ فاضل و مهربانِ نشرِ نگاهِ معاصر، جناب آقایِ اکبر قنبری، پیش‌کش می‌کند که از رویِ لطف، چاپِ این اثر را پذیرفتند. نامهربانی خواهد بود اگر بُردباریِ هم‌سرِ خویش را پاس ندارد و از او یاد نکند. از این جان‌آور سپاس‌گزار است. بدرودی و پیروزیِ همهٔ دوستان و گرامیانِ یادشده را آرزو مند است.